

مارن کارمیتز^۱

خورشید قرمز

آفتاب سرخ کیس洛夫سکی

ترجمه مسعود سالاری

سرانجام آخرین بخش از سه گانه جذاب سینماگر لهستانی
به پایان رسید. آیا این آخرین فیلم او خواهد بود؟

چهره یک هنرمند استثنایی

یادداشت‌های مربوط به اولین دیدارم با کریستف کیس洛夫سکی را پیدا کردم. تاریخ آنها ۲۲ آوریل ۱۹۹۱ زمان اولین گردهمایی برای شروع به کار در فیلم‌های «آبی»، «سفید»، «قرمز»^۲ بود. یادداشت‌ها اینها بودند: "فیلم ۱ «آبی». داستان یک زن در بهار در فرانسه پُر خواهد شد. مدت یک ساعت و سی دقیقه. فیلم ۲ «سفید». داستان یک مرد در پاریس شروع می‌شود و در لهستان پایان می‌یابد. فیلمبرداری در پاییز. مدت یک ساعت و سی دقیقه. فیلم ۳ «قرمز». داستان یک زوج کیس洛夫سکی فکر می‌کند بشود آن را در فرانسه پر کرد. مارن کارمیتز تولید مشترک با یک کشور فرانسوی زبان مثل سوئیس یا بلژیک را پیشنهاد می‌کند. مدت یک ساعت و سی دقیقه." و این آغاز یک ماجرای فراموش نشدنی بود.

من از این اولین دیدار خاطره‌ای به یادماندنی دارم. در جوانی شانس این را داشته‌ام که مدت مدیدی با ساموئل بکت^۳ که فیلم «کمدی» او را ساخته‌ام همراه باشم. او بر من تأثیر عمیقی نهاد. وقتی با کیس洛夫سکی برخورد کردم، به طرز غریبی

حس می‌کردم بکت را باز یافته‌ام. او با مختصرگویی و قدرت کلماتی که با صرفه‌جویی به کار می‌برد همان حس را به من القاء می‌کرد. واژه‌های کیس洛夫سکی ضربه می‌زنند. معنی دارند. بدون هیچ‌گونه اتلاف کلمه یا پرچانگی. از حیث ظاهر هم یک چیز دیگری در نگاهش بود که مثل نگاه بکت مرا متحیر می‌کرد. و آن نگاهی بود که به جایی دیگر، به چیزی دیگر داشت. پیشنهاد او برای مشارکت من در ساختن این «سه گانه» که درباره آزادی، برابری و برادری است کاملاً بجا بود. دلیل آن هم البته این است که من مهاجری هستم که از کودکی این سه کلمه جادویی گهواره جنیانم بوده است، و دیگر به دلیل علاقه من به این سه رنگ و بالاخره اینکه همیشه ترجیح داده‌ام فیلمهایی را کار کنم که از نظر سیاسی انسان‌گرایانه دموکراتیک به حساب بیایند و مخالف بربریت باشند.

بسیار به ندرت پیش می‌آید که هنرمندی با آن ارج و مقام که همه مردم دنیا دلشان می‌خواهد با او کار کنند شما را انتخاب کند. از آن زمان تا کنون من تنها یک عقیده ثابت داشته‌ام. شایسته این انتخاب بودن. در واقع این سه سال، ماجرای آماده ساختن فیلمها تا لحظه ورودشان به سالن سینماها، سه سال خوشبختی مطلق بود. او از آدمهای بسیار نادر است. هنرمندی است با توقعاتی غیر قابل باور، و البته این توقعات سخت به انسان سرایت می‌کند. او حرفهای قلبیه سلنیه در باره هنر نمی‌گوید. حامل پیام نیست. فقط تلاش می‌کند تا آنچه را که می‌خواهد، از طریق هنر به بهترین وجهی انجام دهد.

طنز او به ویژه زمانی که بدبینی را به شکل طعنه آمیزی ستایش می‌کند جاذب است. من در این طنز وجه مشترکی با طنز یدیش^۴ در دوران کودکی خود می‌بینم. طنز سیاهی است که بیشتر لهستانی است اما به طنز یهودی اروپای مرکزی نیز بسیار نزدیک است. هیچ چیز جز محصور شدن در قالب «سینماگر بزرگ مسیحی» او را برآشفته نمی‌کند. من هم که تحت تعالیم تلموذ^۵ بار آمده‌ام، نظرم آن است که نزد کیس洛夫سکی، از خلال تعابیر انسانی و مادیش آگاهی عمیقی از متون بزرگ مسیحی وجود دارد.

من نمی‌دانم آیا معادله «قرمز» = «سفید» + «آبی» درست است یا نه. اما کیس洛夫سکی به من قبولانده است. زندگی از هم پاشیده ژولیت بینوش^۶ در «آبی»



صحنه‌ای از فیلم
«آبی» (۱۹۹۳)

دوباره در «قرمز» به طرز معجزه آسایی سامان می‌یابد. در زمینه سبک نیز فیلم «قرمز» تمام ابتکارات دو فیلم نخست را در صدا، رنگ و تصویر یکجا در خود جمع کرده است. به جرأت می‌توان گفت که این فیلم - «قرمز» - کامل‌ترین و خوش‌بینانه‌ترین فیلم اوست، زیرا برای اولین بار رابطه واقعی بین زن و یک مرد را نشان می‌دهد. بی‌تردید این فیلم منتخب من است. من بسیار مفتخرم که با ماجرای ساختن این فیلم همگام بوده‌ام، اما در عین حال امروز بسیار نومیدم چون متأسفانه شعار جمهوری فقط سه کلمه است^۷. خیلی ناراحت می‌شوم از اینکه بپذیرم آن مجموعه سه‌گانه تمام می‌شود. به همین زودی از کیس洛夫سکی دور می‌مانم. می‌بایست این فیلم را در ماه مه تمام می‌کردم بیرون می‌فرستادم، اما تصمیم گرفتم که در سپتامبر این کار را انجام بدهم. نمی‌خواستم این فیلم در کان لوث بشود. واقعیت آن است که دلم نمی‌خواست به این زودی آن را رها کنم. یک فیلم از زمانی که به سالن‌های نمایش می‌رود دیگر مال من نیست. مال دیگران می‌شود. من با حسادت ترجیح دادم این زمان را به تعویق بیندازم. این کاری است که من در برابر این اندوه بزرگ انجام داده‌ام.



صحنه‌ای از فیلم

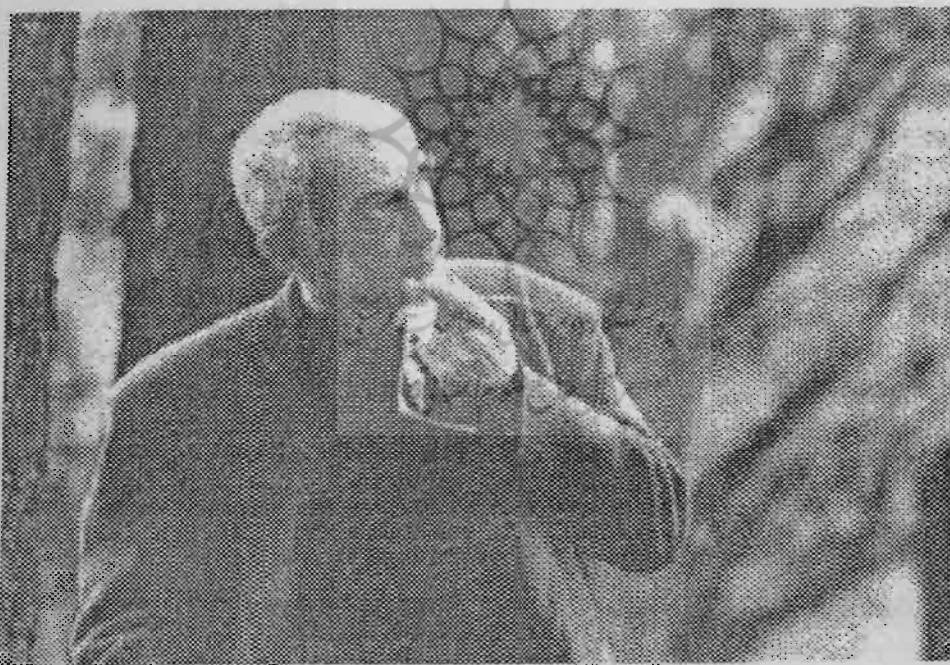
«بی پایان»

ساخته ۱۹۸۴

کیس洛夫سکی دائماً اظهار می‌کند که قصد دارد از سینما دست بکشد. من نه تنها این عقیده را جدی می‌پندارم، بلکه آن را درک می‌کنم و با آن موافقم. کیس洛夫سکی از تکرار این گفته خود ابائی ندارد، با وجود این همیشه دوست دارد هر آنچه را آموخته منتقل کند. اگر او دست بکشد، خلأ بزرگی به وجود خواهد آمد. این تصمیم او واقعاً از روی شعور و خودآگاهانه است و به هیچ وجه طنازی هنرمندانه نیست. او همیشه می‌خواهد امکان ساختن فیلم را به دیگران ارائه کند. بنا به همین علل من هم مسئول مشترک نظرات وی هستم. من به عنوان تولیدکننده به لطف سابقه طولانی همکاریم با کارگردانانی که در سینما به دنبال آرمان بزرگی هستند، عقیده‌والایی در زمینه این هنر دارم. اما امروز می‌بینم آن سیمایی که دوست می‌دارم فرو می‌رود و می‌میرد. آیا آن را باید به هر قیمتی زنده نگه داشت؟ این یک سؤال اخلاقی و سیاسی است که من پاسخی برای آن ندارم. از یک سو این ضرورت مطلق وجود دارد که باید مقاومتی باشد، از سوی دیگر هم تنبلی مشترک ما، تنبلی او و من. من در موقعیتی استثنایی - شاید آزادترین تهیه‌کننده دنیا - هستم. کیس洛夫سکی هم می‌تواند هرجا، هر طور و با هر که بخواهد کار کند. و با این همه، سکوت سؤالی است که ما نیز مثل بکت دچار آنیم. یک روز بکت یک کتاب دست‌نویس سیصد صفحه‌ای را به من داد تا بخوانم و من پس از آنکه سریعاً کتاب را خواندم آن را بسیار عالی یافتم. شش ماه بعد چند ده

صفحه برایم آورد. این همه آن چیزی بود که از نسخه دست‌نویس باقی مانده بود. سپس تحت عنوان «تخیل مرده خیال کنید» چاپ شد. امروز ما در میان بُتها و ارزشهای دروغین محاصره شده‌ایم. آیا باید خاموش ماند؟ خوشبختانه کیس洛夫سکی یک آدم تنها نیست. او همیشه با دوستانی که در مدرسه سینمایی لودز^۱ پیدا کرده، از مدیران فیلمبرداری گرفته تا فیلمنامه‌نویسان و آهنگسازان کار می‌کند. این شکل آفرینش هنری دسته‌جمعی با این تفصیل را هرگز در فرانسه نمی‌بینیم. افسوس اگر چنین هنرمندی دیگر فیلم نسازد! او سؤال بزرگی از ما می‌پرسد. چگونه به او جواب دهیم؟ حالا دیگر واقعاً باید یاد بگیریم که چگونه سکوت بکت و کیس洛夫سکی را بشنویم. باید لایق شنیدن آن باشیم.

کتابها همواره برای او مهمتر از سینما بوده‌اند. من می‌دانم که حق با اوست. نوشته اساسی‌تر از تصویر و صداست. من برای پلان یازدهم گزارشی تهیه کردم تا نشان دهم که جهانی کردن تصاویر تیشه به ریشه نوشتار و گفتار می‌زند. ما داریم کلام



را از دست می‌دهیم. امروز می‌خواهم که به مطالعه تلموذ برگردم. اما در عین حال می‌دانم که در مقابل گسترش توخس و بربریت، جاهایی که کسانی در آن عقاید دیگر و سخنان دیگری دارند روز به روز کمتر و کمتر می‌شود. به‌طور حتم نه آن مکانها و کسان، بلکه مکانها و فعالیت‌های مربوط به مقاومت است که خط سیر دنیا را عوض می‌کند. و سخن کیسلوفسکی برای من سخن مقاومت است.

تهیه گفتار از ژنی آنکتیل^۹

ترجمه شده از لئونول اوبسرواتور ۱۸-۱۲ مه ۱۹۹۴

پی‌نوشت:

۱- Marin Karmitz، مدیر تولید فیلم «آبی»، «سفید»، «قرمز» و مسئول کمپانی MK₂ در پاریس.

2- "Bleu", "Blanc", "Rouge"

۳- Samuel Beckett (۱۹۰۶-۱۹۸۶)، نمایشنامه‌نویس معروف ایرلندی که به زبان فرانسه می‌نوشت و به همراه اوژن یونسکو (Eugene Ionesco) از پیشگامان تئاتر پوچی محسوب می‌شود.

۴- Yiddish، زبان یهودیان اروپای مرکزی و شرقی.

۵- Talmud، (واژه عبری) مجموعه دستورات و تعالیم روحانیون بزرگ یهود که مشتمل بر دو بخش است: تلموذ اورشلیم و تلموذ بابل.

6- Juliette Binoche

۷- نویسنده آرزو می‌کند کاش تعداد کلمات شعار جمهوری فرانسه بیشتر می‌بود تا او می‌توانست تعداد فیلم‌های بیشتری را با کیسلوفسکی تولید کند.

8- L'Ecole de Cinema de Lodz

9- Gilles Anguetil